

## نقد کهن‌الگویی داستان‌هایی از هفت‌لشکر (سام نامه، داستان رستم و برزنامه)

زهرا باژدان

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام

### چکیده

یکی از شاخه‌های مهم نقد ادبی، نقد روان‌شناختی است که مبانی و اصول آن غالباً تحت تأثیر آرا و اندیشه‌های فروید و یونگ است. بخشی از نقد روان‌شناختی به تحلیل متون ادبی از منظر کاربرد کهن‌الگوها می‌پردازد. مفهوم کهن‌الگو از آثار یونگ وارد حوزه ادبیات و نقد ادبی شده است و بر محتویات ذهنی کهن و موروثی مشترک میان همه افراد اطلاق می‌شود که از گذشتگان و نیاکان خود، به ارث برده‌اند. این محتویات، گاهی در خواب و رؤیا و یا هنر و ادبیات، خود را به ما می‌نمایند. از رهگذر نقد کهن‌الگویی می‌توان مفاهیم کهن موروثی ذهنی در متون ادبی را بازشناخت و به تحلیل آن‌ها پرداخت. موضوع این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته، نقد و تحلیل کهن‌الگوهای سه داستان هفت‌لشکر یعنی سام‌نامه، داستان رستم و برزنامه از متون مهم نقلی در دوران قاجاریه است. هفت‌لشکر روایت زندگی قهرمانان اساطیری ایران -از کیومرث تا بهمن فرزند اسفندیار- از زبان نقالان است. از مؤلف هفت‌لشکر اطلاع دقیقی در دست نیست، اما کتاب او از متون بسیار مهم نقلی در تاریخ ایران است که علاوه بر ارزش‌ها و فواید متعدد، مشتمل بر گنجینه‌ای از مفاهیم کهن‌الگویی است. از آنجایی که این اثر موضوعی حماسی دارد؛ بنابراین مهمترین کهن‌الگوی آن، سفر قهرمان است که ما آن را بر طبق الگوی ژوزف کمپبل تحلیل کرده‌ایم؛ هر سه قهرمان داستان‌های مورد بحث، یعنی سام، رستم و برزو، با ندای پیر خرد و یا هاتف غیبی به سفر دعوت می‌شوند و هر کدام مسیر سخت و دشواری را برای رسیدن به فردیت و خودیابی طی می‌کنند. از دیگر کهن‌الگوهای مهم این متن می‌توان از آنیما، آنیموس، پیرمرد، سایه و خویشتن یاد کرد که با استفاده از آرای یونگ به بررسی و تحلیل آن‌ها پرداخته‌ایم. پژوهش حاضر برای مخاطب هفت‌لشکر این امکان را فراهم می‌آورد که از منظری دیگر به کتاب بنگرد و لایه‌های پنهان آن را بهتر دریابد.

**واژه‌های کلیدی:** هفت‌لشکر، نقد روان‌شناختی، کهن‌الگو، سام‌نامه، داستان رستم، برزنامه.

## مقدمه

نقد کهن‌الگویی، یکی از رویکردهای اصلی نقد ادبی معاصر است که بر یافته‌های روانشناسی معاصر و به خصوص آرای کارل گوستاو یونگ استوار شده است. یونگ، قائل به گونه‌ای ضمیر ناخودآگاه است که مخزن گرایش‌ها و افکاری است که در همهٔ ابناء بشر مشترک است. وی، محتویات ناخودآگاه جمعی را که در همهٔ انسان‌ها مشابه بوده و در اسطوره‌ها، افسانه‌ها، مناسک مذهبی اقوام مختلف، رویاها، خیال‌پردازی‌ها و آثار هنری نمود پیدا می‌کند، کهن‌الگو می‌نامد. در واقع، فرد با الگوهای اولیه گذشتگان خود که به صورت موروثی بر ذهن او نقش بسته‌اند، به دنیا می‌آید. نقد کهن‌الگویی که به آن نقد اسطوره‌گرا نیز می‌گویند، از جمله مباحث جدید در حیطهٔ نقد ادبی است که پیشینه‌ای نزدیک به یک قرن دارد، اما در ایران به تازگی شناخته شده‌است. موضوع این پایان‌نامه، بررسی جنبه‌های کهن‌الگویی در طومار جامع نقالان، معروف به «هفت‌لشکر» است. هفت‌لشکر از جمله نمونه‌های «طومار جامع نقالان» در عهد قاجار است که توسط نقالی گمنام در سال ۱۲۹۲ هجری-قمری کتابت شده است. و در اصل، نام یکی از روایت‌های مشهور نقالی است که از روی شهرت و رواج بر یکی از طومارهای جامع نقالان نیز اطلاق شده است. این کتاب، نمونه‌ای ممتاز از حماسه‌های شفاهی است. هفت‌لشکر، کتابی به نثر فارسی عامیانه می‌باشد که به شیوهٔ سخن‌پردازی نقالان نوشته شده است. این اثر، طوماری جامع است که تمام اساطیر ملی و داستان‌های حماسی ایرانی را از آغاز حکومت کیومرث تا پایان زندگی بهمن اسفندیار بازگو می‌کند و از جهات متعددی چون لغات و اصطلاحات مهجور، دارا بودن تعبیرات و ترکیبات جنگی و ترکی- مغولی، اشارات فراوان به زبان و فرهنگ عامه، مباحث جامعه‌شناسی و اجتماعی، حائز اهمیت است. هفت‌لشکر، به لحاظ ساختار روایی و حماسی، سرشار از کهن‌الگوهاست، اما به دلیل حجم اثر، گستردگی متن، شخصیت‌های زیاد و متعدد و همچنین طولانی بودن داستان‌ها، بررسی کهن‌الگوی تمام داستان‌ها و ذکر جزئیات مربوط به آن‌ها، کاری زمان‌بر و دشوار است و انجام تمامی این امور از عهدهٔ پژوهشی واحد، خارج است؛ بنابراین پژوهنده به گزینش سه داستان از این اثر بسنده کرده است. به عقیدهٔ یونگ، تعداد کهن‌الگوها به اندازهٔ تنوع تجربه‌های انسانی، نامحدود است، بنابراین به برجسته‌ترین و رایج‌ترین انواع کهن‌الگو، در این پژوهش، پرداخته می‌شود. در سه داستان انتخابی از هفت‌لشکر (سام‌نامه، داستان رستم و برزنامه) سفر قهرمانان را از لحظهٔ دعوت به سفر تا پایان این سیر و همچنین رسیدن قهرمان داستان به فردیت و خودیابی و مراحلی که در جادهٔ آزمون‌ها، پشت سر می‌گذارد، مورد بررسی قرار گرفته است. ضمن آنکه در این میان به تحلیل سایر کهن‌الگوهای موجود شخصیتی از نظر روانشناسی تحلیلی یونگ، مانند آنیما، آمیوس، پیرخرد، سایه، مادر مثالی و خویشتن، اشاره شده است. موضوع پژوهش حاضر، بررسی کهن‌الگویی در سه داستان انتخابی هفت‌لشکر (سام‌نامه، داستان رستم و برزنامه) است که با وجود وفور کهن‌الگوهای اثر، کمتر به آن پرداخته شده‌است.

## ۱-۲- ادبیات عامیانه

فرهنگ عامه و ادب شفاهی از مهم‌ترین عناصر سازندهٔ فرهنگ ملی به‌شمار می‌آیند. ادبیات عامیانه «به مجموعهٔ ترانه‌ها، قصه‌ها، اساطیر و ضرب‌المثل‌های رایج در میان یک قوم اطلاق می‌شود که به‌طور شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و موضوع آن برگرفته از فرهنگ قومی (Folklore) است. ادبیات عامیانه در میان جوامعی که اکثریت مردم قادر به خواندن و نوشتن نیستند، رواج دارد» (داد، ۱۳۷۵: ۲۲). در زبان فارسی اصطلاح «فرهنگ عامه» معادل فولکلور به کار می‌رود. «این واژه، مرکب از دو جزء (folk) و (lore) و در مجموع به معنی دانش عوام است. گاه برای ادبیات شفاهی، اصطلاحاتی چون ادبیات عامه، ادبیات قومی و ادبیات عامیانه هم به کار می‌بریم. خرافات، افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، آوازها، ترانه‌های عامیانه، وردها و

جادوها، لغزها و چیستان‌ها، رقص‌ها، پیشگویی‌ها، اعتقادات و مراسم در مورد تولد، مرگ، ازدواج، کشاورزی، پیشگیری و معالجه بیماری‌ها و به‌طور کلی آداب و رسوم و عقاید رایج در میان جوامع گوناگون، همگی از عناصر فرهنگ عامه هستند که به‌صورت شفاهی یا از طریق تقلید و تکرار از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند» (حیدری، ۱۳۹۶: ۱۴۳). نخستین بار امبرواز مورتن در ۱۸۱۵ م. این واژه را به کار برده است. در فارسی نیز به جای واژه فولکلور، معادل‌های فرهنگ عامه، فرهنگ عوام، دانش عوام و فرهنگ توده به کار رفته است. (اسماعیلی، ۱۳۹۴: ۲۲).

ادبیات عامیانه هر سرزمین انعکاسی از جهان‌بینی، اندیشه و فرهنگ مردم آن دیار است که در قالب ترانه‌ها و اشعار عامه، داستان‌ها، هنر و ادبیات، خود را نشان می‌دهد. از دیدگاه دیگر، فولکلور بر حوزه‌هایی مانند قوم‌شناسی، مردم‌شناسی، هنر و ادبیات تأثیرگذار است. بنابراین ادبیات شفاهی، میراث معنوی و سنت‌های داستانی، غیرداستانی و نمایشی مردم است که عمدتاً به شکل شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. ادبیات عامیانه جزو آثار روایی - نقلی به حساب می‌آید. از آنجایی که داستان‌ها در ادبیات شفاهی سینه‌به‌سینه نقل می‌شوند، هر راوی از دید خود، نکاتی به آنها افزوده یا جزئیات آنها را تغییر می‌دهد: «یکی از لوازم ظهور منظومه‌های حماسی، گردش روایات و احادیث است در افواه مردم، از قرنی به قرن دیگر و از ناحیتی به ناحیت دیگر. در این حال بر اثر دخالت قصه‌گویان و نقلان و ذوق‌ها و قریح گوناگون در اجزاء روایات تغییراتی حاصل می‌شود؛ اما اصل و ماهیت آنها بر جای می‌ماند» (صفا، ۱۳۹۰: ۹۳).

## ۲-۲- تاریخچه نقالی

اقوام مختلف از دیرباز افسانه‌ها و داستان‌های خود را که گنجینه‌ای ارزشمند از ادب و فرهنگ گذشتگان است، از گزند و فراموشی حفظ کرده‌اند. ایرانیان داستان‌ها و افسانه‌های قدیمی خود را به دو صورت حفظ می‌کردند: یا آن‌ها را مکتوب کرده و به دست آیندگان می‌رساندند، یا آنها را سینه‌به‌سینه نقل و به‌صورت شفاهی به نسل‌های بعد منتقل می‌کردند. «ادبیات مکتوب، بیشتر اثر خامه فرهیختگان و خواص است و ادبیات شفاهی، سخنان عامه مردم» (شبستری، ۱۳۸۹: ۴۰). بخش قابل توجهی از ادبیات شفاهی مرهون داستان‌سرایی است که با زبان شیوا و لحن دلنشین خود، افسانه‌ها و داستان‌های کهن ایرانی را نقل می‌کردند. جابر عنصری در کتاب «درآمدی بر نمایش و نیایش» در بخش مربوط به نقالی، پس از ذکر خصوصیات مختلف نقال، می‌افزاید: «نقال باید حس اعجاب و تحسین شنوندگان را برانگیزد و از فضایل اخلاقی، گذشت و جوانمردی و عفو و اغماض یا دلیری و پایداری قهرمانان سخن بگوید. نتیجه اخلاقی حکایت و گرایش‌های آموزشی را بازگوید و به ذم و نکوهش ردایل و تقلب و دورویی و خبث و... پردازد» (عنصری، ۱۳۶۶: ۴۸). محمدجعفر محجوب نیز در تعریف نقال می‌نویسد: «نقال یا قصه‌خوان به معنی عام، کسی است که با نقل واقعه‌ای برای دیگران، ایشان را به شگفت آورد، بگریاند یا بخنداند» (محجوب، ۱۳۷۴: ۲۲). به هر تقدیر ظاهراً در اواخر دوره ساسانی، قصه‌گویان دوره‌گرد، داستان‌های بسیاری را به ویژه داستان‌های رستم و نوادگان او مانند شهریار و برزو در معابر عمومی نقل می‌کرده‌اند احتمالاً این‌گونه داستان‌ها در اصل از روایت‌های پارت‌ها و اشکانیان بوده و در عهد ساسانی رنگ حماسه‌های ساسانی را پیدا کرده و با تاریخ سکاییان سیستان به هم آمیخته است (همان: ۴۱).

قصه‌گویی ناقلان اخبار و راویان شیرین‌گفتار در سرزمین کهن ایران، قدمتی به درازای تاریخ دارد. چنان‌که برخی پژوهشگران پیشینه مکتوب آن را مربوط به دوره ساسانی می‌دانند. به خنیاگران پیش از اسلام که با نوازندگی و نقل قصه‌های کهن مردم را سرگرم می‌کردند، «گوسان» می‌گفتند. واژه گوسان دو بار در ادبیات فارسی به کار رفته که یک مورد آن در منظومه "ویس و رامین" اثر مشهور فخرالدین گرجانی است - که معلوم گردیده منشأ پارتی دارد- و آن هنگامی است که شاه موبد، همراه همسر و

برادرش رامین، در بزم نشست‌ها و یک گوسان نواگر برای آنان اشعاری را می‌خواند. ضمن آنکه بر اساس مدارک موجود، این کلمه را می‌توان یک اسم عام و یا یک اسم خاص دانست. "پاتکانف" اولی را برگزیده است که بی‌گمان درست است. او توضیح می‌دهد که این واژه احتمالاً "نوازنده" معنی می‌دهد، در کلام امروز از واژه‌های مهجور محسوب می‌شود و گسن ارمنی از آن مشتق شده است. او همین واژه را گسن (kusan) می‌خواند. اما "استلبرگ" پیشنهاد می‌کند که به جای آن باید گوسان (gusan) خوانده شود و خاطر نشان می‌کند که مگسنی (magosani) گرجی نیز احتمالاً از همین واژه گرفته شده است (بویس، ۱۳۶۹:۲۹؛ مهربان غزل حصار، ۱۳۶۸: ۹۶).

گفته شده است که موطن اصلی گروهی از خنیاگران و گوسانان، سرزمین هند بوده و با درخواست بهرام گور، پادشاه ساسانی، از «سنگل» پادشاه هند، برای سرگرم کردن مردم به ایران می‌آمدند. فردوسی در شاهنامه از آنها با نام «لوری» یاد کرده است. «بهرام گور آن چه را در دنیا طلب می‌کرد، به راحتی به دست می‌آورد و تنها ناراحتی او این بود که افرادی که شراب را بدون رامشگر می‌نوشیدند. به همین جهت دستور داد که به پادشاه هندوان نامه‌ای بنویسند و از او گوسان طلب کنند. در زبان پهلوی گوسان به معنی "خنیاگر" است. پس از آن دو هزار خواننده (مطرب) زن و مرد از هندوستان آمدند. لوری (Luris) های امروز، نوادگان آنان هستند و بهرام به آنان کالا و حیواناتی اعطا کرد که آنها بدون دریافت مزد برای فقرا رامشگری کنند» (بویس، ۱۳۶۸-۶۹: ۷۵۷).

به نزدیک سنگل فرستاد کس	چنین گفت کای شاه فریاد رس!
از آن لوریان برگزین دو هزار	نر و ماده بر زخم بریط سوار
چو لوری بیامد به نزدیک شاه	بفرمود تا برگشادند راه
به هر یک یکی گاو داد و خری	ز لوری همی ساخت برزیگری
همان نیز خروار گندم هزار	بدیشان سپرد آنک بد پایکار
بدان تا بورزد به گاو به خر	ز گندم کند تخم و آرد به بر
کند پیش درویش رامشگری	ورا رایگانی کند کهتری
بشد لوری و گاو و گندم بخورد	بیامد سر سال رخساره زرد

(شاهنامه، ۱۳۸۴؛ ج ۶: ۶)

(۶۱۲)

«این که در آغاز "لوریان" و "کولیان" در هند می‌زیسته‌اند، درست به نظر می‌رسد، اما در صحت ارتباط آن‌ها با "گوسانان" باید تردید کرد. قدیمی‌ترین کتابی که در آن به موضوع نقالی اشاره شده است، کتاب "نقض" می‌باشد که در قرن ششم هجری نوشته شده است. نویسنده این کتاب از هنگامه‌گسترانی سخن گفته است که در هنگامه‌های خود، حکایات رستم، سرخاب و اسفندیار و کاووس و زال را نقل می‌کرده‌اند. همچنین "عبدالجلیل رازی" نویسنده این کتاب، به تقسیم راویان به دو گروه "فضائلیان" و "مناقبیان" اشاره کرده است. "فضائلیان" در اصل، قصه‌گویان طرفدار خلفای راشدین بودند و در عموم، "رافضیان" را لعن و نفرین می‌کردند و "مناقب‌خوانان" هم گروهی بودند که به شرح مناقب‌های امام علی (ع) و آل او می‌پرداختند» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷؛ مقدمه مصحح: ۲۳).

ملاحسین واعظ کاشفی، نویسنده قرن نهم، قسمت‌هایی از فتوت‌نامه سلطانی را به آیین معرکه‌گیری و نقالی اختصاص داده است. او معرکه‌گیران را به سه گروه تقسیم کرده: «اهل سخن»، «اهل زور» و «اهل بازی». درباره «اهل سخن» گفته است:

«ایشان سه طایفه‌اند: اول، مداحان و غراخانان و سقایان. دویم، خواص‌گویان و بساطاندازان. سیم، قصه‌خوانان و افسانه‌گویان» (همان: ۲۳).

طبق گفتهٔ مرشد ترابی، هر نقال باید حداقل بیست بار شاهنامه را از آغاز تا پیش از داستان اسکندر خوانده باشد و به اشعار سعدی، حافظ و عراقی هم مسلط باشد تا بتواند در موقعیت مناسب از آن‌ها استفاده کند. «معرکه‌گیران زمان قاجار نقال نامیده می‌شوند که همه درویش بودند و نام طریقتشان "عجم" بوده که یکی از شاخه‌های سلسلهٔ "خاکساریه" به حساب می‌آید. این افراد در دورهٔ قاجاریه، در میدان‌ها و معابر عمومی معرکه می‌گرفتند و داستان‌های عامیانه را بازگو می‌کردند. نقال برای درک بهتر داستان‌ها توسط مردم، پرده‌هایی که تصویر قهرمانان داستان‌ها بر روی آن منقش شده بود را با تبریزی که در دست داشتند، نشان می‌دادند» (همان: ۲۶-۲۳).

پیش از مکتوب شدن قصه‌های شفاهی، این گوسانان پارتی بودند که قصه‌های رزمی و بزمی را با نوای دلکش سازهایشان برای مردم نقل می‌کردند. گوسانان، اشعار حماسی و اعمال قهرمانانهٔ بزرگان و پهلوانان را با شاخ و برگ بسیار، برای علاقه‌مندان به داستان‌های پهلوانی و حماسی تعریف می‌کردند. حفظ فرهنگ و ادب این مرزوبوم یا سرگرم کردن مردم با نقل داستان‌های حماسی و اساطیری، تنها خدمت نقالان نیست؛ آنها هم‌چنین مردم را به شجاعت، ایثارگری، وطن‌پرستی و به‌طور کلی به داشتن خصوصیات جوانمردانه و عیارانه تشویق می‌کردند و از اعمال نکوهیده و ناپسند نهی می‌کردند. آن‌ها ارشاد و تربیت عوام را از وظایف خود می‌دانستند و به مردم این نوید را می‌دادند که سرانجام بعد از تحمل تمام رنج‌ها و سختی‌ها، پیروزی و راحتی برای آنها به ارمغان می‌آید.

از کهن‌ترین کتب به‌جامانده از نقالان، می‌توان به «سمک عیار» اشاره کرد که توسط «صدقه‌بن‌ابی‌القاسم شیرازی» نقل شده و نویسنده‌ای به نام «فرامرز خداداد ارجانی» سخنان او را مکتوب کرده است. از دیگر آثاری که توسط راوی نقل شده و کاتب آن را نوشته، می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: «داستان "فیروزشاه" که به "داراب‌نامه" مشهور است، توسط "مولانا حاجی محمد" قصه‌پرداز قرن ۸ یا ۹ هـ.ق نقل شده و "محمود دفترخوان" آن را مکتوب کرده است. داستان "امیرارسلان" نیز به همین شیوه فراهم شده است. "نقیب‌الممالک شیرازی"، نقال ناصرالدین‌شاه قاجار، این داستان را شب‌ها در کنار بستر او نقل می‌کرده و "فخرالدوله"، دختر ناصرالدین‌شاه، از پشت پرده می‌شنیده و می‌نوشته است. ظاهراً نقالان، کاتبانی داشته‌اند که هر آن‌چه آن‌ها می‌گفتند، مکتوب می‌کردند. «(افشاری، ۱۳۶۹: ۴۸۰).

عده‌ای از لوریان درباری که مقام و منزلت بالایی نیز داشتند، با سفر به شهرها و روستاهای مختلف، داستان‌های شاهان و پهلوانان را سینه‌به‌سینه نقل می‌کردند. به این افراد گوسانان یا خنیاگران دوره‌گرد می‌گفتند. «شیوهٔ کار این شاعر-نوازندگان دوره‌گرد چنین بوده که از مکانی به مکان دیگر راه می‌افتادند و اشعار حماسی مورد علاقهٔ مردم را به آواز می‌خوانده‌اند و آواز را با سازی (چنگ، بربط، رود و...) همراهی می‌کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های این گوسانان چنان‌که گفته شد، جامع‌الاطراف (مستطرف) بودن آن‌هاست؛ یعنی تسلط بر موضوعات مختلف و معمولاً اینان متناسب با حال مخاطب، موضوعی را که بتواند بیشتر بر آنان تأثیر بگذارد انتخاب می‌نمودند و برای آنها می‌خواندند» (مهربان غزل‌حصار، ۱۳۸۶: ۱۰۰). ایجاد شور و هیجان، مهم‌ترین هدف گوسانان است. «در ویس و رامین، گوسانی در مجلس شاه موبد می‌زند، شاه را با سرود خود چنان برمی‌افروزد که چنگ در ریش رامین می‌زند و در شاهنامه باربد در میان شاخه‌های سرو در سه نوبت چنان پرویز را به شور می‌اندازد که رطل یک منی را به یکدم سر می‌کشد. در یک جا، گوسانی بیگانه در حالی‌که به رود سرودی در وصف زیبایی‌های سرزمینی بیگانه می‌خواند، دل شاهی را در دم می‌فریبد و او را به سوی دیاری بیگانه می‌کشد و در جایی دیگر، گوسانی آشنا با سرودی

که در وصف زیبایی‌های زادگاه به چنگ می‌خواند، امیری را چنان منفعل می‌کند که بی موزه پای در رکاب می‌آورد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳۳).

### ۳-۲- تفاوت شاهنامه‌خوانی و نقالی

شاهنامه‌خوانی و نقالی یکسان نیستند. شاهنامه‌خوان در مجلس داستان‌سرایی، بدون هیچ‌گونه تحرکی تنها به خواندن اشعار شاهنامه می‌پردازد و قصه‌گویی می‌کند. مهم‌ترین ویژگی شاهنامه‌خوان، داشتن صدایی زیبا و گوش‌نواز است؛ اما نقال باید خود را به جای تک‌تک قهرمانان بگذارد. گاهی باید نقش پدری را بازی کند که پسر خود را کشته و گاهی نیز با اژدها کشتی بگیرد، تیراندازی کند و حین اسب‌سواری به دل دشمن حمله ببرد. بنابراین نقال باید علاوه بر داشتن بدنی ورزیده، با فنون تیراندازی، کشتی، سوارکاری و شمشیربازی کاملاً آشنا باشد. همچنین باید با هوش، ذکاوت و بیان قوی و رسای خود، مجلس را به دست گیرد و اجازه ندهد حضار بی‌حوصله و خسته شوند.

نقالان دوره‌گرد در معابر عمومی داستان‌هایی از شاهنامه و یا هزارویک شب را نقل می‌کرده‌اند. هم‌زمان با نقالی مردمی در اماکن عمومی، قصه‌گویی در دربار پادشاهان نیز ادامه داشت. اگرچه بسیاری از تحولات اجتماعی و فرهنگی ناشی از برخورد با تمدن و فرهنگ غربی (به ویژه در زمان ناصرالدین شاه) در دوره قاجار صورت گرفت و باعث شد زندگی سنتی تحت تأثیر زندگی مدرن غربی قرار بگیرد، ضمن آن‌که بسیاری از سرگرمی‌های جدید جایگزین تفریحات سنتی گردید؛ اما نقال هم‌چنان در اماکن عمومی و مجالس اعیان به ویژه در دربار ناصرالدین شاه جایگاه مهمی داشت. لقب نقال دربار، نقیب‌الممالک بود؛ نقیب‌الممالک در واقع همان نقیبی است که در دوران صفویه، سمت نظارت برصنف نقالان را داشت. گوسان‌ها، شاعران و موسیقی‌دانان دوره‌گرد و راویان داستان‌های ملی ایران و سرگرم‌کننده شاهان و توده مردم و حاضر در غم و شادمانی جامعه خویش بودند. آنان عمدتاً در میان مردم جامعه خویش دارای احترام بودند و برترین و مشهورترین و استادترین گوسانان به خانه های اشراف و دربار پادشاهان راه می‌یافتند. «در دوره قاجار، شاهنامه‌خوانی چون گذشته و حتی بیش از آن دوران، اعتبار و رواج داشت. بسیاری از حکام و فرمانداران ایلات، هر یک برای خود شاهنامه‌خوان مخصوصی داشتند. شاهنامه‌خوانی و نقل حماسه‌های پهلوانی که از دیرباز در میان ایلات متداول بود، در این دوران به شدت رواج یافت؛ اما از چگونگی این سابقه طولانی، اطلاع درستی نداریم» (سراج، ۱۳۹۴: ۳۶).

عده‌ای از محققین، گوسان و خواننده را یکی دانسته‌اند اما دکتر خالقی مطلق این دو گروه را کاملاً مجزا از یکدیگر می‌داند. «خواننده به کسانی گفته می‌شود که کار آنها خواندن در مجالس بود و آنها را دفترخوان و شاهنامه‌خوان هم می‌گفتند. این گروه را نباید با گوسان یکی شمرد؛ چون گوسان‌ها خنیاگران دوره‌گرد بودند که داستانی را به سازوآواز می‌خواندند، ولی غالباً سواد خواندن نداشتند» (تعلیقات خالقی مطلق، ۱۳۸۹؛ ج ۱: ۲۳). دور از ذهن است که سنت گوسانی با آن پیشینه تاریخی ممتد از دوره‌های کهن تا پایان دوره ساسانی به‌ویژه به جهت ویژگی مردمی و فولکلوریک آن با ظهور اسلام از میان رفته باشد؛ اما بی‌شک با نابودی بزرگترین حامیان این هنر، یعنی پادشاهی ساسانی که از دوستداران و حافظان فرهنگ و ادب ایرانی بودند، آسیبی جدی بدان وارد شده است، ولی نمی‌توان آن را نابود شده انگاشت؛ چرا که با ظهور سلسله‌های مستقل ایرانی، از جمله سامانیان که به احیای میراث و سنت‌های فرهنگی و هنری عهد ساسانی کمره‌مت بسته بودند، این سنت دوران ساسانی نیز حیات خود را در پوششی نو دوباره از سرگرفت. «با از بین رفتن طبقه اشرافی دهقانی در ایران از یک‌سو و ریشه گرفتن تمدن اسلامی که یک تمدن شهری است از سوی دیگر، گوسان‌های دوره‌گرد نیز دیگر نمی‌توانند به طریق سابق به پیشه خود ادامه دهند و باید خود را با وضع جدید وفق دهند. دسته‌ای که در بازیگری و چشم‌بندی و چشمه‌دانی مهارت بیشتری دارند،

به دستۀ شعبده‌بازان می‌پیوندند. ولی خوش‌ذوق‌ها و خوش‌صداها و خوش‌حافظه‌هایشان هم بیکار نمی‌مانند و بدین ترتیب، حرفۀ نقالی و شاهنامه‌خوانی و گوروغلی‌خانی از خاکستر گوسانی می‌زاید» (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۸: ۳۴).

#### ۴-۲- آیین نقالی

نقالان بیشتر در فصل زمستان و ماه رمضان به هنرنمایی می‌پرداختند. هر نقال حداقل به مدت شش ماه داستان کیومرث تا آذربرزین‌مهر را تعریف می‌کرد و پس از آن، وقتی به داستان رستم و سهراب می‌رسید، مراسم سهراب‌کُشی را برپا می‌کردند. لباس سیاه به تن می‌کردند، در و دیوار قهوه‌خانه را با پارچۀ سیاه می‌پوشاندند و برخی از مراسم خاص عزاداری مانند بر پا کردن حجله را در محفل نقالی انجام می‌دادند. نقال که خود را جای رستم گذاشته بود، سینۀ سهراب خیالی را با خنجر می‌شکافت و با حزن و اندوه پدری که از کار خود پشیمان است، اشک می‌ریخت و حضار نیز با او می‌گریستند. «جامه و ابزارهایی که نقالان با آنها در مجلس نقالی حاضر می‌شدند، عبارت‌اند از: پیراهن سفید یا سرمه‌ای‌رنگ، قبای بغل‌بند بلند، جلیقه، چارق، رشمه و تعلیمی» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷؛ مقدمۀ مصحح: ۲۷).

#### ۵-۲- هفت‌لشکر

هفت‌لشکر، کتابی به نثر فارسی عامیانه است که به شیوۀ سخن‌پردازی نقالان نوشته شده است. این کتاب طوماری جامع است که تمام اساطیر ملی و داستان‌های حماسی ایرانی را از آغاز حکومت کیومرث تا پایان زندگی بهمن اسفندیار بازگو می‌کند. «تاریخ کتابت اولین دست‌نویس آن به دوران ناصرالدین‌شاه قاجار برمی‌گردد؛ چنان‌که امروزه نیز (مشق کردن هفت‌لشکر ناصرالدین) به ضرب‌المثل تبدیل شده است و در آن نشانه‌هایی از فارسی کهن‌تر از عهد قاجار مثل بعضی کلمات دوران صفوی آورده شده است. دانسته نیست کدام نقال، شاهنامه را از آغاز پادشاهی کیومرث تا پایان زندگی بهمن با نثری نقالانه نوشته و کتابش را هفت‌لشکر نامیده است. "هفت‌لشکر" تنها شامل داستان‌های شاهنامه نیست و برخی از داستان‌های حماسی دیگر نیز چون گرشاسب‌نامه، سام‌نامه، بانوگشسب‌نامه و فرامرزنانه که شاید نقالان آنها را هم جزئی از شاهنامه می‌دانستند، در آن ذکر شده است. نام هفت‌لشکر هم در اصل یکی از همین داستان‌هاست که دربارهٔ دل‌آوری‌ها و نبردهای خاندان رستم، برزو، تمور، جهانبخش و... می‌باشد» (افشاری، ۱۳۶۹: ۴۷۶). «"هفت‌لشکر" یکی از مشهورترین داستان‌های سنت نقالی است که در برخی طومارها با همین نام و در بعضی دیگر بی‌ذکر نام آمده و در آن، هفت لشکر در دشت ری صف‌آرایی می‌کنند. در یک‌سو سپاه ایران به سرکردگی کیخسرو ایستاده است و در سوی دیگر، افراسیاب و یاران و هم‌پیمانان او، مانند خاقان چین، هزبر/ هزبربلا و رستم یک‌دست قرار دارند. در این میان، یلانی چون تمور/ تیمور، فرزند برزو و نبیرهٔ رستم، کوهکش که همان فرامرز پسر رستم است و نقاب برچهره افکنده و جهانبخش، پسر فرامرز و نوۀ رستم نیز لشکر می‌آورند و با ایرانیان و تورانیان و با یکدیگر رویارو می‌شوند. روایت "هفت‌لشکر" پس از رویدادهای متعدد با پیروزی کیخسرو و ایرانیان پایان می‌یابد و فرزندان و فرزندزادگان رستم که همدیگر را شناخته‌اند، متحد می‌شوند و افراسیاب می‌گریزد» (آیدنلو، ۱۳۹۴: ۱۶۸). «تنها نسخهٔ این کتاب در سال ۱۲۹۲ هـ.ق یعنی در عهد ناصرالدین‌شاه نوشته شده است و در کتابخانۀ مجلس شورا (بهارستان) نگهداری می‌شود» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷؛ مقدمۀ مصحح: ۳۱). این کتاب سرشار از واژگان و تعبیر فارسی عامیانه و اصطلاحات نقالانه است. روایات و داستان‌های مکتوب این اثر اطلاعات مفیدی در مورد اساطیر ملی ایران و حماسه‌های فارسی در اختیار ما قرار می‌دهند.

#### ۱-۵-۲- شاهنامه و هفت‌لشکر

هرچند شاهنامه و هفت‌لشکر در کلیات داستان‌ها مشابه‌اند، اما در جزئیات با هم تفاوت دارند و نقال، ذوق و سلیقهٔ خود را وارد داستان کرده است. در ادامه به چند نمونه از این تفاوت‌ها اشاره می‌شود:

- سیامک در کتاب هفت‌لشکر به دست دیو و بعد از مرگ کیومرث کشته می‌شود که خلاف گفتار فردوسی است؛ چراکه سیامک در شاهنامه هنگام پادشاهی کیومرث می‌میرد.
- در شاهنامه به فرار جمشید و مرگ او اشاره‌ای گذرا شده است، اما همین موضوع در هفت‌لشکر به صورت کامل ذکر شده است. از فرار او گرفته تا مژده‌آمرزیدنش در عالم خواب، خبر کین‌خواهی فریدون و کشته شدنش توسط ضحاک بیان شده است.
- در شاهنامه ابتدا زوطهماسب به پادشاهی می‌رسد و پس از ۵ سال، حکومت به پسرش گرشاسب می‌رسد. اما در هفت‌لشکر این موضوع به گونه‌ی دیگری گفته شده است (در هفت‌لشکر تهمورث، پسر سیامک و هوشنگ، پسر تهمورث معرفی شده است) (مقدمه هفت‌لشکر: ۴۰).
- نام پدر ضحاک در شاهنامه «مرداس» است، اما در هفت‌لشکر، «پور» نام دارد. «پدر ضحاک پور نام داشت و تازیان جمشید بود» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۷).
- پشتون در شاهنامه، برادر افراسیاب است، اما در هفت‌لشکر در جایی عم اسفندیار خطاب شده و در جای دیگر عم بهمن، پسر اسفندیار، خوانده شده است (تعلیقات هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۶۰۵).
- در هفت‌لشکر، شخصیتی به نام رستم یک‌دست حضور دارد که مسبب شکل‌گیری نیمی از اتفاقات مربوط به برزو در بخش برزنامه است، اما از این فرد در شاهنامه سخنی به میان نیامده است.
- در هفت‌لشکر برای یافتن کیخسرو، پهلوانان رمل می‌اندازند و قرعه به نام گیو می‌افتد. «رمل انداختن» در شاهنامه نیست و موافق شاهنامه، گودرز به خواب، سروش را می‌بیند و سروش می‌گوید که از میان گردان ایران، تنها گیو می‌تواند کیخسرو را بیابد.
- در هفت‌لشکر بعد از مرگ زوطهماسب، بزرگان ایران از زال می‌خواهند تا بر تخت سلطنت بنشیند، زال این درخواست را رد کرده و بیان می‌دارد که گرشاسب پادشاهی را بر اولاد خود حرام کرده است؛ اما بر طبق شاهنامه هرگز به زال برای پادشاهی پیشنهادی نشده است بلکه پس از مرگ گرشاسب و تاختن افراسیاب به ایران، پهلوانان ایران زال را نکوهش می‌کنند که:

پس از سام تا تو شدی پهلوان      نبودیم یک روز روشن روان  
(شاهنامه،

ج ۱، ۳۳۱: ۱۳۶۶)

- در شاهنامه، زال راهنمای رستم در هفت‌خان می‌شود و او را برای رفتن به این سفر پر خطر ترغیب می‌کند؛ اما در هفت‌لشکر، زال با شنیدن خبر اسارت شاه ایران و سایر سپاهیان، غمگین شده و از فرط ناراحتی سکوت می‌کند و این خود رستم است که پیشنهاد می‌دهد تا راهی سفر شود.
- در طومار نقالی هفت‌لشکر، ترتیب مراحل هفت‌خان رستم- که به پیروی از تلفظ عامیانه هفت «خون» نوشته شده- با شاهنامه متفاوت است: (۱) زن جادو (۲) رخس و شیر (۳) بیابان آشناک (۴) اژدها (۵) اولاد (۶) کشتن ارژنگ، خرچنگ، اندی و بندی (۷) دیو سپید
- راویان هفت‌لشکر جهت روشن ساختن مبهمات، برای هراتفاقی علت‌تراشی می‌کنند این در حالی است که فردوسی با بیان شاعرانه خود، گاهی دلیل وقوع وقایع را تقدیر و چرخ روزگار می‌داند.
- در هفت‌لشکر یک بن‌مایه در روایات گوناگون تکرار می‌شود، اما در شاهنامه با بن‌مایه‌های مستقلی مواجهه می‌شویم.

- در هفت‌لشکر، راوی برای هیجان بیشتر داستان‌ها، شاخ و برگ بیشتری به آن‌ها می‌دهد که موجب طولانی‌تر شدن روایات می‌شود و جزییات بیشتری نسبت به شاهنامه بیان می‌شود.

### ۲-۵-۲- هفت‌لشکر و ایلپاد و اودیسه هومر<sup>۲</sup>

هفت‌لشکر علاوه بر شاهنامه با سایر کتب کهن غیرفارسی نیز تشابهاتی دارد. از جمله در بخش‌هایی به داستان‌های کتاب ایلپاد<sup>۳</sup> و اودیسه<sup>۴</sup> هومر نزدیک است.

- اسفندیار، پهلوان ایرانی و آشیل، قهرمان تروا هر دو رویین‌تن هستند؛ با این تفاوت که عضو آسیب‌پذیر اسفندیار چشمان و عضو آسیب‌پذیر آشیل، پاشنه پای اوست. نکته قابل توجه این است که نقطه‌ضعف هر دو توسط موجودات فراطبیعی، یعنی سیمرغ و آپولو، خدای آسمان‌ها، فاش می‌شود.
- سیاوش و بلورفون هر دو سرنوشت یکسانی دارند و زمانی که به دنیا می‌آیند، همه از دیدن روی و موی آنها در شگفت می‌مانند.
- سیاوش و بلورفون، هر دو زیبا و دلربا هستند.
- در هر دو داستان زنان، عاشق این پهلوانان شده و شخصیت‌های زن، متهم به خیانت علیه حریم پادشاه می‌شوند. شاهان برای این‌که درستی حرف و پاکی و ناپاکی قهرمانان بر همگان آشکار شود، آزمون‌های سختی فراهم می‌آورند.
- عزاداری زنان در هفت‌لشکر و اودیسه: در هفت‌لشکر پریدخت و خواهرانش بعد از شنیدن خبر مرگ پدر به سروصورت خود چنگ انداخته و مدت چهل روز عزاداری می‌کنند. «... چون خبر کشته شدن خاقان در حرم رسید، پریدخت با خواهران به ماتم قیام نمودند و سام با سرداران تا چهل روز سیاه‌پوش شدند» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۱۴). در اودیسه زنان در نشان دادن غم و اندوه از دست دادن قهرمان و فضای تاریک و ماتم‌زده، نقش تأثیرگذاری در روند داستان دارند. «در پیشاپیش ایشان همسر وفادار و مادر بزرگوار هکتور بودند. خود را به سوی گردونه انداختند. در کنار این پیکر موهای خود را کردند و آن را در بغل گرفتند» (ساجدی‌راد، ۱۳۹۱؛ ۱۴۳).
- بلورفون و کیکاووس: بلورفون بعدها دچار کبر و خودبینی شد و تصمیم گرفت با اسب به آسمان برود و به مقام زئوس برسد؛ درست مانند کیکاووس که قصد داشت با چند عقاب در آسمان پرواز کند.
- هکتور و رستم: هر دو پهلوان دارای قدرت فراطبیعی هستند. در داستان زندانی شدن بیژن در چاه اکوان‌دیو، رستم به راحتی سنگ‌گرانی را که تمام پهلوانان از حرکت دادن آن عاجز بودند، بلند کرده و به طرفی پرتاب می‌کند. «رستم با گردون بر سر چاه آمدند که فرمود که سنگ [را] بردارید. هرچه زور کردند، نتوانستند که سنگ را حرکت دهند. رستم پیاده شد و دامن زره بر کمر استوار گردانید و قوت از پروردگار طلبید و سنگ را مثال لخت کوهی از سر چاه برداشته و مقدار بیست ذرع به عقب سر خود انداخته که تمام کوه و دشت به لرزه درآمد» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۴۳). هومر نیز می‌گوید: «هکتور تخته‌سنگی را که دو تن از زورمندترین مردمان روزگار ما با سختی می‌توانستند آن را از میان بردارند و بر گردونه‌ای بار کنند، به تسهیل و کوشش ناکرده تاب می‌داد و به سوی دروازه‌های مردم آفائی می‌افکند» (نیساری تبریزی، ۱۳۸۴: ۱۳۲).

### ۳-۵-۲- خلاصه هفت‌لشکر

کتاب هفت‌لشکر به دو بخش تقسیم شده است: هفت‌لشکر اول و هفت‌لشکر دوم. نخستین داستان بخش اول با واژه «اما» که نمایانگر شیوه نقلان است، شروع می‌شود و پس از آن، چند عبارت مسجع که در آن از راویان و ناقلان و سخنوران یاد گردیده، ذکر شده است (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷؛ مقدمه مصحح: ۴۰).

نخستین داستان درباره حکومت کیومرث و جانشینی او به جای شیث بن آدم است. نفر بعدی در صف جانشینی حکومت، جمشید است که تمام موجودات زنده دنیا از انسان تا حیوانات وحشی، به فرمان او هستند. اما به سبب کفر و خودبینی، فرّه ایزدی از او دور می‌شود و از تخت پادشاهی به خاک مذلت می‌افتد. ضحاک که یکی از خدمتگزاران جمشید است، بر مسند قدرت می‌نشیند. او شیفته ابلیس است و از جای بوسه ابلیس بر شانه‌هایش، دو مار می‌روید که تنها با خوردن مغز جوانان ایرانی آرام می‌گیرند. ضحاک از انجام هیچ کار زشت و پلیدی ابا ندارد و دستور می‌دهد ولی نعمت خود را که آواره کوه و بیابان شده، به قتل برسانند. جمشید در هیبت درویشی برای گدایی به باغی می‌رود که دختر مهرباب‌شاه کابلی در آن جا اقامت دارد. دختر مهرباب‌شاه که قبلاً با دیدن تصویر جمشید، فوراً عاشق او شده بوده، جمشید را شناخته و او را مورد لطف خود قرار می‌دهد. آن دو بدون اطلاع مهرباب‌شاه ازدواج می‌کنند و او زمانی از این موضوع مطلع می‌شود که دخترش، فرزند جمشید را در شکم خود دارد. سال‌ها بعد ضحاک از محل اختفای جمشید مطلع می‌شود و سپاهی را برای دستگیری او به کابل می‌فرستد. مهرباب‌شاه این خبر را به جمشید می‌رساند و او نیز زن و فرزندان را به مهرباب‌شاه می‌سپارد و راهی چین می‌شود. در آن جا با دختر خاقان چین ازدواج می‌کند و آن دختر نیز از او آبستن می‌شود. مأموران ضحاک که از یافتن او ناامید شده‌اند، در جست‌وجوی او به چین می‌روند و در بیابان‌های آن جا بدن او را با اره دوسر به چهار پاره تقسیم می‌کنند. در ادامه، دو نفر از نسل جمشید به کین‌خواهی جدشان بر علیه ضحاک، قیام می‌کنند. یکی از آن‌ها از نوادگان جمشید و دختر مهرباب کابلی به نام گرشاسب و دیگری، فرزند جمشید و دختر خاقان چین، به نام فریدون است. بعد از سرنگونی ضحاک همواره دو گروه از ایران پاسداری می‌کنند؛ یکی پادشاهی از نژاد فریدون فرخ و دیگری پهلوانانی از دودمان گرشاسب که پادشاهی را بر خود حرام کرده بودند. «داستان جمشید و ضحاک در هفت‌لشکر از التقاط روایات شاهنامه و روایت گرشاسب‌نامه اسدی ساخته شده است. از این رو در هفت‌لشکر، ضحاک هم به دست فریدون و هم گرشاسب در چاه زندانی شده است» (نک. مقدمه هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۰).

پس از داستان گرشاسب و ذکر دلاوری‌هایی مانند کشتن فیل سفید، کشتن اژدها، رزم با بهرام و کشتن مهراس دیو، داستان پادشاهی منوچهر آغاز می‌شود. فریدون شاه به کین‌خواهی ایرج، منوچهر را با سپاهی عظیم به جنگ سلم و تور می‌فرستد و داستان سام که روایت منظومی از آن را به خواجوی کرمانی نسبت داده‌اند، از این جا آغاز می‌شود. سام از فرزندان گرشاسب و سپهسالار ارتش منوچهر شاه است و هم‌چنین در زمره پهلوانان نامی ایران زمین قرار دارد. اوج داستان زمانی است که سام هنگام شکار متوجه زیبارویی می‌شود و فوراً دل به او می‌بازد. سام برای به دست آوردن پریدخت، دختر خاقان چین، سفر هولناکی را آغاز کرده و با وقایع و موانع گوناگونی مواجهه می‌شود. او با مکونکال، نهنکال و ابرهای دیو مبارزه کرده و آن‌ها را شکست می‌دهد و هم‌چنین به جنگ شداد و عوج بن عنق می‌رود. در این میان بارها پریدخت را با طلسم از او جدا می‌کنند، اما سام به طلب او می‌رود. سرانجام سام با فتح و پیروزی به همراه پریدخت به خدمت منوچهر شاه می‌رسد.

پس از اتمام سام‌نامه، داستان‌ها و دلاوری‌های پهلوانان شاهنامه نقل شده است. داستان‌هایی مانند تولد زال، طرد شدن او توسط سام و پرورش زال توسط سیمرغ. سام خواب حضرت علی (ع) را می‌بیند و از کرده خود پشیمان می‌شود. بنابراین به دنبال زال روانه می‌شود، او را نزد خود می‌آورد و تعلیم می‌دهد. دلدادگی زال و رودابه که از زیباترین داستان‌های عاشقانه است، به تولد قهرمان کهن و اساطیری ایرانی، رستم، می‌انجامد. ظاهراً راوی در شرح دلاوری‌های رستم علاوه بر شاهنامه از کتاب دیگری به نام رستم‌نامه نیز استفاده کرده است. به عنوان مثال، داستان نبرد رستم با کوهزاد، گلیمینه‌گوش، کشتن اژدها و ببر بیان، در رستم‌نامه ذکر شده است.

راوی پس از ذکر وقایع یاد شده، دوباره به داستان‌های شاهنامه بازمی‌گردد. وقایعی مانند رزم نوذر با افراسیاب و شکست نوذر، رفتن رستم به جست‌وجوی کیقباد و پادشاهی او، رفتن کاووس به مازندران و شروع هفت‌خان رستم، گرفتار شدن کاووس در بربرستان (هاماوران) و سفر کیکاووس به آسمان، نقل می‌شود. پس از آن به زیباترین تراژدی، یعنی نبرد رستم و سهراب می‌رسیم. البته نقالان چندان هم به شاهنامه وفادار نبوده و برای تأثیرگذاری بیشتر و سوزوگداز داستان، به آن شاخ‌وبرگ داده‌اند.

پس از داستان رستم و سهراب، به شرح زندگانی سایر فرزندان رستم پرداخته شده است. ابتدا داستان فرامرز و بانوگشسپ بر اساس فرامرزنانه و بانوگشسپ‌نامه روایت شده و سپس داستان جهانگیر، از جهانگیرنامه نقل شده است. جهانگیر حاصل پیوند رستم با دختر مسیحای عابد است که سرنوشت او هم‌چون سهراب رقم خورده و به طلب پدر و دیدار با او به ایران حمله می‌کند. البته پایان داستان او مانند سهراب به مرگ ختم نمی‌شود، بلکه رستم او را شناخته و آسیبی به او نمی‌رساند. پس از این داستان، راوی دوباره گریزی به داستان‌های شاهنامه می‌زند. داستان سیاوش و حمله رستم به توران برای کین‌خواهی سیاوش از اسفندیار، آمدن کیخسرو به ایران، داستان فرود (پسر سیاوش)، داستان کوه هماون و جنگ ایرانیان با تورانیان، کشانیان، خاقان چین و... کشتن اکوان‌دیو به دست رستم، داستان دلدادگی بیژن و منیژه و نجات بیژن از چاه توسط رستم روایت می‌شود. در ادامه، داستان برزو از برزونامه نقل می‌شود. داستان برزو به داستان بیژن و منیژه پیوسته است و در منظومه برزونامه نیز چنین است. بخش زیادی از کتاب هفت‌لشکر به شرح داستان‌های زندگی برزو اختصاص دارد. برزو، پسر سهراب است و مادرش شهررو نام دارد. پس از ماجرای بیژن، افراسیاب برزو را که جوانی دل‌اور و قوی‌هیکل است، در شنگان می‌یابد. او را به فرزندخواندگی می‌پذیرد و امیدوار است که بتواند با کمک او رستم و ایران را نابود کند. اگرچه آغاز داستان برزو نیز مانند داستان جهانگیر و پدرش است، اما سرنوشت او هم‌چون پدرش غمگین رقم نمی‌خورد؛ چرا که رستم، برزو را نیز مانند جهانگیر می‌شناسد. گویا نویسندگان داستان‌های جهانگیرنامه و برزونامه از پایان اندوه‌بار داستان سهراب، آن‌چنان متأثر شده‌اند که خواسته‌اند این سرنوشت شوم را با نوشتن این دو داستان جبران کنند. سرنوشت دوباره تکرار می‌شود. برزو هم‌چون سام عاشق پریروی انیرانی به نام فهر سیمین‌عذار می‌شود و راه طولانی و پرخطری را به طلب او طی می‌کند. جادوگر فتنه‌انگیزی به نام سوسن، یادآور فتنه رضوان‌پری در داستان سام است. بخش دیگری از برزونامه، روایت جنگ ایرانیان با نوادگان ضحاک است که به گوش‌نامه یا گوش‌نامه معروف است.

در بخش دوم کتاب که به هفت‌لشکر دوم معروف است، تمام دودمان رستم حضور دارند. در ادامه برزو با دختر پادشاه خوارزم ازدواج می‌کند و به ایران می‌آید. ثمره این پیوند، تمور<sup>۱۲</sup> یا تیمور است. تمور قهرمان اصلی و دل‌اور هفت‌لشکر است. او نیز مانند سایر قهرمانان دور از ایران، با مطلع شدن از اصل و نسب خود به قصد آن‌که برزو را به جای کیخسرو به تخت بنشانند و ایران را تسخیر کند، با سپاه افراسیاب به ایران حمله می‌کند. تمور یک‌به‌یک با خاندان رستم مبارزه می‌کند و سرانجام چون سایر قهرمانان دور از وطن، با شناخت رستم به سپاه ایران می‌پیوندد. «در روایات کهن نام فرزند برزو، شهریار است و حکیم عثمان مختاری، شهریارنامه را در شرح سرگذشت او به رشته نظم درآورده است. اما جای بسی تأمل است که چرا نقالان، شهریار را به "تمور" یا "تیمور" مبدل کرده‌اند. اگرچه ظاهراً در پرداختن داستان تمور یا همان داستان هفت‌لشکر، مرجع اصلی آنان شهریارنامه و برزونامه بوده است، اما به نظر می‌رسد که بیشترین بخش داستان صرفاً ساخته قریحه نقالان داستان‌پرداز قرون اخیر است» (مقدمه هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۳).

رویدادهای مهم در داستان برزوناامه: برزو در جنگ تن به تن با رستم، شانه او را می شکند. شمکوس بن شمیلان یا رستم یک دست که مظهر بدخویی و ناسپاسی است، رخس رستم را می رباید و رستم در جنگ پیاده می ماند. تمور با پهلوانان ایرانی می جنگد و چندین تن از آنها را دست بسته نزد افراسیاب می برد. رستم بعد از شناخت برزو او را جانشین خود اعلام می کند. فرامرز سرپیچی کرده و به نشانه اعتراض از سپاه ایران خارج شده و به صورت ناشناس با اسم مستعار کوهکش، به همراه تعدادی سواره در کنار خیمه سپاهیان ایران و توران خیمه می زند. جهانبخش و سام، پسران فرامرز، برای یافتن پدر و طلب برزو به ایران آمده و آنها نیز در کنار سایر پهلوانان خیمه می زنند. جهانبخش به درخواست زال و به همراه گستههم نوذر - پهلوان ایرانی - برای یافتن رخس به هفت خان می رود و پس از طی مراحل صعب العبور هفت خان، به همراه اسب رستم بازمی گردد. در رزم تن به تن با رستم، نقاب کوهکش برداشته می شود. رستم فرامرز را به آغوش کشیده و به همراه او و پسرانش به سپاه ایران می پیوندد و به خدمت کیخسرو می رود.

نقال در ادامه دوباره نگاهی به داستانهای شاهنامه می اندازد. در پایان پس از نبردهای فراوانی که بین ایران و توران درمی گیرد، اسفندیار با مشورت پیرانویسه شب هنگام گریخته و به جانب بلخ روانه می شود. کیخسرو گودرز را به همراه صد و چهل هزار نفر به دنبال او می فرستد. دو سپاه به سپهسالاری گودرز و پیرانویسه در برابر هم خیمه بر پا می کنند. هجده ماه می گذرد، اما هیچ کدام جنگ را شروع نمی کنند، تا این که هامونویسه به میدان نبرد می رود و به دست بیژن گیو کشته می شود. جنگ گودرز و پیران به جنگ دوازده رخ معروف است. از آن جا که هر کدام با ده سوار به جنگ هم رفتند، تمام ده پهلوان تورانی به دست قهرمانان ایرانی هلاک شدند. در نبرد پیران و گودرز، پیران فرار می کند و در نهایت به دست گودرز کشته می شود. سرانجام پس از تعقیب و گریز بسیار، افراسیاب از دست هوم عابد که او را شناخته، خود را به دریا می افکند. از سوی دیگر گرسیوز، برادر افراسیاب، که اسیر سپاه ایران شده را بر لب دریا به دار می آویزند تا شاید افراسیاب با شنیدن صدای ناله او بیرون آید؛ چنان که گفته اند:

برو پوست بدرید و زنهار خواست  
جهان آفرین را همی بازخواست  
برادر چو بانگ برادر شنید  
برو بتر آمد ز مرگ آن چه دید  
(هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱)

(۴۶۷)

در نهایت افراسیاب را اسیر کرده و به خدمت کیخسرو می برند. کیخسرو شمشیر کشیده و سر او را قطع می کند. بخش بعدی که دنباله همین داستان است، نبرد رستم و اسفندیار و مرگ اسفندیار رویین تن به دست رستم را روایت می کند. این کار با راهنمایی های سیمرغ انجام می گیرد. افراسیاب در حین مرگ از رستم می خواهد که فرزندش، بهمن را در دامان خود پرورش دهد و همچنین از بهمن می خواهد که جنگ را ادامه ندهد. با مرگ اسفندیار، روایت بعدی به نام بهمن نامه آغاز می شود. در بخش های آغازین بهمن نامه، سروده ایران شاه بن ابی الخیر بیان شده است (مقدمه هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۴۳). پس از آن، کشتن ناجوانمردانه رستم و رخس با حيله شغاد از شاهنامه نقل می شود. پس از مرگ رستم، داستان کین خواهی بهمن اسفندیار از خاندان رستم مطابق بهمن نامه بیان می شود. روایت می شود که بهمن هفت بار به سیستان حمله می کند، اما با شجاعت و دلیری خاندان رستم و زال مواجهه می شود؛ به گونه ای که زنان خاندان رستم نیز دلیرانه به جنگ دشمن می آیند و سبب تعجب بهمن می شوند. بهمن بارها پهلوانان ایرانی را اسیر کرده و قصد کشتن آنها را می کند، اما با وساطت وزیر خود، جاماس حکیم، از خون آنها می گذرد. در نهایت، بهمن پس از هفت بار حمله به سیستان و شکست در برابر خاندان رستم، همچنین کشتن

تعداد زیادی از قهرمانان ایرانی و فرزندان رستم مانند جهانگیر و سام‌بن فرامرز، زال و نوادگان او را به بند می‌کشد. پس از سفر بهمن به دخمه‌سام و پشیمان شدن از کرده خویش، زال و سایرین را از بند رها کرده و با آنها بیعت می‌کند. آذربرزین‌مهر، پسر فرامرز که توانسته بود خود را از دست سپاهیان بهمن نجات دهد، به کین‌خواهی پدر و سایر پهلوانان ایرانی به بهمن حمله می‌کند و پس از جنگاوری‌های بسیار، بهمن را در ساری به دام می‌اندازد، اما به دلیل قبول امان‌نامه بهمن، او را می‌بخشد. در پایان، داستان مرگ بهمن به این صورت رقم می‌خورد که بهمن و آذربرزین‌مهر به فارس می‌روند و مطلع می‌شوند که اژدهایی غول‌پیکر موجب رنج مردم آن دیار شده است. آن دو به جنگ اژدها می‌روند. اژدها با فریاد برزین‌مهر بیدار شده و بهمن را می‌بلعد. برزین که عقب‌تر ایستاده منتظر می‌شود تا اژدها کاملاً بهمن را در دهانش بگیرد، آن‌گاه جلو آمده و با شمشیر به کمر اژدها می‌زند و او را با بهمن به چهار تکه تقسیم می‌کند و این ابیات را می‌خواند:

چه اژدر به خون شد نامور      شه نامور هم به خون پدر  
چه اژدر به خون شه‌نشاہ نو      شه‌نشه به خون فلامرز گو  
(هفت لشکر، ۱۳۷۷):

(۵۷۵)

## فهرست منابع

۱. ایزدی، جنان؛ قراملکی، احدفرامرز ۱۳۸۴، «تأمل معرفتی و روش‌شناختی درباره جدایی فروید و یونگ»، اندیشه نوین دینی، ش ۱، صص ۵۱ تا ۲۹.
۲. امین، احمد؛ زارعی، فخری ۱۳۸۶، اعداد و بررسی رمزهای آن در شاهنامه، نشریه دانشکده علوم انسانی (دانشگاه سمنان)، ش ۲۰، صص ۲۵ تا ۵۴.
۳. امیدسالار، محمود ۱۳۹۵؛ «منطق روایت حماسی در شاهنامه هفت‌خان رستم»، ترجمه محمدصادق گرانبها؛ پاژ، ش ۲۲، صص ۱۶ تا ۴۸.
۴. افشاری، مهران ۱۳۶۹، «هفت‌لشکر یا شاهنامه نقالان»، فرهنگ، ش ۷، صص ۴۷۵ تا ۴۹۴.
۵. احمدی، جمال ۱۳۸۴، «در شناخت اسطوره اکوان‌دیو»، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۰، صص ۱۰۷ تا ۱۲۸.
۶. اسعد، محمدرضا ۱۳۸۸، «بازتاب خواب و رؤیا در شاهنامه فردوسی»، ادبیات فارسی، ش ۲۴، صص ۹۱ تا ۱۲۶.
۷. اقبالی، ابراهیم؛ حسین قمری‌گیوی؛ سکینه مرادی ۱۳۸۶، «تحلیل داستان سیاوش برپایه نظریات یونگ»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۸، صص ۸۵ تا ۸۵.
۸. اسمعیلی، اصغر ۱۳۹۴، «بررسی و تحلیل اشعار نیما»، فرهنگ و ادبیات عامه، ش ۷، ویژه‌نامه آواها و نواها و اشعار عامه در فرهنگ مردم ایران، صص ۲۲ تا ۴۲.
۹. امامی، نصرالله؛ منوچهر تشکری؛ محمدرضا صالحی مازندرانی؛ آسیه کشاورز مویدی ۱۳۹۴، «بررسی و تحلیل منظومه مانلی نیماپوشیچ براساس الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل»، فصلنامه شعر پژوهی، ش ۲۶، صص ۱ تا ۲۰.
۱۰. امامی، نصرالله ۱۳۷۷، مبانی و روش‌های نقد ادبی، تهران: جامی.
۱۱. ایبرمز، ام. اچ ۱۳۸۴، فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمه سعید سبزیان مرادآبادی، تهران، رهنما.
۱۲. اسدالهی، خدابخش؛ جعفر عشقی ۱۳۹۷، «نقاب‌های سودمند و زیان‌بار در داستان سیاوش»، متن‌شناسی ادب فارسی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان)، ش ۳، صص ۳۵ تا ۵۷.

۱۳. اسنودن، روت ۱۳۸۷، خودآموز یونگ، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: آشیان، چ ۲.
۱۴. اسلامی ندوشن، محمد علی ۱۳۴۸، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، انجمن آثار ملی.
۱۵. اسماعیل پور، ابوالقاسم ۱۳۷۷، اسطوره، بیان نمادین، تهران، سروش .
۱۶. انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم ۱۳۶۹، فردوسی نامه(مردم و شاهنامه)، تهران: علمی. چ ۳.
۱۷. الیاده، میرچا ۱۳۸۶، چشم اندازه‌های اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، چ دوم
۱۸. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۴، اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: طهوری، چ ۲
۱۹. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۲، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران: علمی، چ ۳.
۲۰. \_\_\_\_\_ ۱۳۷۲، رساله تاریخ در ادیان، جلال ستاری، تهران: سروش .
۲۱. الیاده، کریستو؛ بنوا کرینی ۱۳۸۳، جهان اسطوره‌شناسی (۳)، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز.
۲۲. آقاجانی زلتی، سمیه ۱۳۹۱، بررسی کهن‌الگوی سفر قهرمان در شاهنامه، کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی.
۲۳. آموزگار، ژاله ۱۳۷۴، تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت، چ دوم .
۲۴. آیدنلو، سجاد ۱۳۹۴، «رستم باز/ رستم بازی» و «هفت‌لشکر» (دو ترکیب فارسی با منشأ حماسی)، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه‌فرهنگستان)، ش ۹، صص ۱۶۵ تا ۱۷۱.
۲۵. \_\_\_\_\_ ۱۳۹۰، «روایات و اشارات چگونگی رویین تن شدن اسفندیار از سده پنجم تا چهاردهم هجری»، پاژ، ش ۴۰، صص از ۵ تا ۴۰ .
۲۶. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۸، «هفت‌خان پهلوان»، نثر پژوهی ادب فارسی، ش ۲۳، صص ۱ تا ۲۸.
۲۷. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۳، «بررسی فرامرزنامه (پیشکش استادان دکتر محمد امین ریاحی و دکتر جلال خالقی مطلق)»، نامه پارسی، ش ۳۳، صص ۱۷۵ تا ۱۹۸.
۲۸. آشنا، لاله ۱۳۹۶، بررسی و تحلیل جایگاه رستم و خاندانش در حماسه‌های ایرانی، متون تاریخی پس از اسلام و طومارهای نقالان، دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۲۹. آرخی، کمال‌الدین؛ محمود عباسی؛ عبدالعلی اویسی کهخا ۱۳۹۵، «بررسی و تحلیل عاشقانه‌های حماسه‌های ملی ایران با رویکرد نظریه بینامتنی‌نگری (با تأکید بر شاهنامه، سام‌نامه، برزنامه، گرشاسپ‌نامه، بانوگشسب‌نامه)»، پژوهشنامه ادب حماسی، ش ۲۲، صص ۱۳ تا ۳۳.